

حق آزادی مذهبی در دعوت دینی و ارتباط با جهاد با تأکید بر قرآن و سیره پیامبر اسلام (ص)

سید محمدعلی میرصانعی¹

چکیده

قرآن کریم به‌عنوان مهم‌ترین منبع دین اسلام، دارای چهارچوب روشنی برای دعوت دینی در گفتار و رفتار است و سیره پیامبر اسلام نیز با این چهارچوب قرآنی همسو است. ولی کشورگشایی‌های برخی حاکمان مسلمان و تبلیغات مغرضانه اسلام‌هراسان این تصویر روشن را غبارآلود کرده است. در این پژوهش آیات قرآن و سیره پیامبر اسلام به روش توصیفی - تحلیلی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین حق آزادی مذهبی در دعوت دینی و ارتباط جهاد با آن مشخص شده است. براساس نتایج، دعوت به دین مبتنی بر بصیرت، حکمت، موعظه و جدال احسن است و اگر کسی از پذیرش این دعوت سر باز زد، تا زمانی که امنیت مسلمانان را تهدید نکرده، از حق آزادی مذهبی برخوردار است و باید با وی رفتار مسالمت‌آمیز شود. در این میان جهاد فی سبیل‌الله جنبه دفاعی داشته و برای حراست از جان و مال امت اسلامی پایه‌گذاری شده است. آیاتی از قرآن که به قتال با غیرمسلمانان دستور داده است، ناظر بر تبلیغ دین به زور شمشیر نیست؛ بلکه هدف ایجاد امنیت اجتماعی در برابر تهدیدهای دشمن است و سیره رسول اکرم نیز با این رویکرد قرآنی همسو است.

واژگان کلیدی: آزادی مذهبی، جهاد، دعوت دینی، غیرمسلمانان، قرآن، همزیستی مسالمت‌آمیز.

1. دانش‌آموخته دکتری، مطالعات تطبیق ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم / smam1362@yahoo.com

مقدمه

یکی از ضرورت‌های زندگی در جهان امروز، لزوم همزیستی مسالمت‌آمیز میان ادیان و مذاهب گوناگون است. هر انسانی با هر نگرش و آیینی حق زندگی دارد و می‌تواند از حقوق شهروندی چون آزادی، امنیت، رفاه و احترام بهره‌مند شود و جان و مال او برای دیگران محترم است. در جهانی که حفظ محیط زیست و معادن کره زمین برای نسل‌های آینده، و صرفه‌جویی در مصرف انرژی، آب، درخت و غیره دغدغه انسان‌هاست و گاه سبب تظاهرات در برخی کشورها می‌شود، ارزش جان آدمی آشکار است. امروزه خانواده‌ها به کودکان می‌آموزند که گلی را از بوستان‌های شهری نچینند و یا هنگام بازی شاخه درختی را نشکنند و جانوران را نیازارند. در چنین شرایطی که جمادات، گیاهان و حیوانات برای انسان ارزشمندند، احترام جان انسان مسئله پذیرفته‌شده‌ای است. این مسلم است که هر انسانی از لحظه تولد، حق زندگی دارد و آنگاه که بالغ شد، از هر دینی که باشد می‌تواند از حقوق اولیه یک انسان بهره‌مند شود.

در گذشته بسیاری از افراد براساس تعالیم دینی‌شان، ارزشی برای غیر هم‌کیشان‌شان قائل نبودند و به راحتی آنان را از دم شمشیر می‌گذرانند. بر این اساس، یورش به یک منطقه و کشتار مردم برای تحمیل دین به آن‌ها مسئله‌ای عادی بود و جان غیر هم‌کیشانی که در این یورش کشته می‌شدند یا به کنیزی و بردگی درمی‌آمدند، بی‌ارزش شمرده می‌شد. کشتارهای گسترده به بهانه دین، ویرانی‌های زیادی به بار آورد و انسان‌های بسیاری را از بین برد که از آن جمله می‌توان به جنگ‌های سی‌ساله میان مسیحیان کاتولیک و پروتستان (1618-1648) و جنگ‌های مذهبی فرانسه (1598-1562م) اشاره کرد (کرنز، 1373: 351 و 398-396).

این رویدادها برخی را در مغرب‌زمین به این نتیجه رساند که هرکس حق دارد آزادانه دین و مذهب خود را انتخاب کند، بدون آنکه تهدیدی متوجه او شود. در ابتدا نهادهای اومانیستی شعار رواداری¹ و تساهل مذهبی را سر دادند و کم‌کم برخی نهادهای دینی نیز به این سمت‌وسو گرایش پیدا کردند. پاپ پیوس ششم طی پیامی در 10 مارس 1791 میلادی، آزادی مذهبی را حقوقی و حشمتناک توصیف کرد، اما سرانجام پاپ ژان پل بیست‌وسوم در 1963 میلادی حق آزادی مذهب را پذیرفت (کریمی‌نیا، 1382: 96).

1. Tolerance

در این میان، یکی از ادیانی که به خشونت و کشتار متهم شده دین اسلام است. لشگرکشی‌های حاکمان مسلمان در قرن‌های نخست هجری به همراه خونریزی‌های وهابیان در سده‌های اخیر به بهانه مبارزه با شرک سبب تقویت این دیدگاه در میان برخی شرق‌شناسان شده است.

نخستین لشگرکشی مسلمانان به مناطق بیرون از جزیره العرب، پس از درگذشت پیامبر اسلام رخ داد. در دوران خلیفه دوم دو سپاه به سرکردگی خالد بن ولید و سعد اُبی وقاص، به ترتیب به امپراتوری بیزانس (سال 14 قمری) و پادشاهی پارس (سال 15 قمری) حمله کردند که به پیروزی مسلمانان بر قدرت‌های روم و ایران انجامید (ابن عساکر، 1995، ج 2: 111؛ ابن اُثیر، 1965، ج 2: 499-491؛ ذهبی، 1413ق، ج 1: 365)، و آغازی شد برای کشورگشایی حاکمان اموی و عباسی که تا چندین قرن ادامه یافت.

در همین دوران روابط نیکویی میان حاکمان مسلمان و اقلیت‌های دینی برقرار بود. جایگاه والای طبیبان و شاعران مسیحی در دربار اموی و به‌کارگیری صدها تن از دانشمندان غیرمسلمان در دربار عباسی به منظور ترجمه متون علمی به زبان عربی، شاهد خوبی بر وجود تعامل و همکاری میان حاکمان مسلمان و غیرمسلمان است (میرصانعی، 1395: 85-100). همچنین مناظره‌های علمی که در این دوره میان رهبران دینی رخ می‌داد، گویای عدم اجبار اقلیت‌های دینی در دعوت به اسلام است، زیرا در این مناظره‌ها هریک از طرفین می‌توانستند بر عقیده خود استدلال کنند و با زبان عقل و منطق دیگری را متقاعد سازند. نمونه بارز این مناظره‌ها، گفت‌وگوی علی بن موسی الرضا(ع) با رهبران اهل کتاب و استدلال آن حضرت از متون مقدس آن‌ها (ابن بابویه، 1378، ج 1: 178-154)، و گفت‌وگوی جعفر بن محمد(ع) با ملحدان درباره دلایل اثبات وجود خداست (کلینی، 1407، ج 1: 74-72).

اکنون پرسش اصلی این است که اصول دعوت به دین و نقش جهاد در آن براساس قرآن و سیره پیامبر چیست؟ آیا از دیدگاه قرآن، انسان غیرمؤمن دارای هیچ ارزشی نیست و حتی جان او هم حرمتی ندارد؟ تفکر اومانیزم غیردینی بر این باور است که برای انسان غیرمؤمن، حقی در ادیان الهی در نظر گرفته نشده، و آنچه هست حقوق انسان مؤمن است! چنین برداشتی در دیدگاه برخی عالمان دینی نیز به چشم می‌خورد. آثار زیادی نیز در این زمینه نوشته شده و در آن‌ها اصول اسلامی حاکم بر روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان مورد بررسی قرار گرفته است، اما در بسیاری از این مقاله‌ها، یا قوانین حقوقی چون ازدواج، قصاص، دیه و ارث بررسی شده‌اند (موسوی مبلغ، 1374: 242-211)، و یا دستورات اسلام در ارتباطات سیاسی میان حکومت‌های اسلامی و غیراسلامی مورد

واکاوی قرار گرفته است (احمدی و صالحی، 1383: 60-51). در برخی مقاله‌ها نیز همزیستی با غیر هم‌کیشان در ادیان ابراهیمی (کریمی‌نیا، 1382: 109-98)، یا در سیره پیامبر اسلام (کریمی‌نیا، 1385: 136-105) تحلیل شده است. آثار فراوانی در ارتباط با جهاد ابتدایی تألیف شده‌اند و این موضوع را از نظر فقهی یا تفسیری کنکاش کرده‌اند (مصباح یزدی، 1383: 241-1؛ سودمندی، 1393: 264-1؛ واعظی، 1395: 171-147). در نوشتار پیش رو، اصول دعوت به دین با تأکید بر قرآن و سیره پیامبر اسلام مورد بررسی قرار خواهد گرفت و جایگاه جهاد در شریعت اسلامی و نقش آن در دعوت به دین در قرآن و سیره پیامبر تبیین خواهد شد.

1. اصول گفتاری قرآن در دعوت به دین

در دین اسلام، اساس ایمان بر پایه بیش عمیق و درک معارف حقیقی استوار است و انتقال این معارف به دیگران با ایجاد رعب و وحشت شدنی نیست. به همین دلیل نخستین مرحله در برخورد انبیا با غیرمؤمنان، دعوت آنان به سوی خداست. به عبارت دیگر نخستین دستوری که خداوند به فرستادگانش می‌دهد، رساندن پیام الهی به مردم و دعوت آنان به سوی حقیقت است (اعراف: 65، 73، 85، هود: 50، 61، 84؛ نمل: 45؛ عنکبوت: 36). حتی وقتی خدا می‌خواهد پیامبرش را به سوی ظالمی چون فرعون بفرستد که جنایات بسیاری مرتکب شده است، به حضرت موسی دستور می‌دهد ابتدا وی را به راه راست دعوت کند و به او توصیه می‌کند به نرمی با او سخن بگوید تا شاید در دل فرعون اثر بگذارد: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى؛ پس با وی به نرمی سخن کنید باشد که پند گیرد یا بهراسد» (طه: 44).

این دعوت به صورت گفت‌وگوی دوجانبه است و طرف مقابل می‌تواند ایرادهای خود را مطرح و پاسخ مناسب را دریافت کند. هیچ پیامبری دعوت خود را به دیگران تحمیل نکرده و آنان را مجبور به پذیرش آیین خود نساخته است. براساس آیات قرآن، گفت‌وگو با غیر هم‌کیشان برای تبلیغ دین و هدایت آنان دارای اصولی است که پیامبران و مؤمنان باید آن‌ها را رعایت کنند. در عبارات پیش رو، این اصول بررسی خواهند شد.

1-1. آغاز گفت‌وگو براساس نقاط مشترک

در تبلیغ دین، گفت‌وگو باید از نقاط مشترک آغاز و بر آن‌ها تأکید شود، زیرا هدف از این گفت‌وگو تحمیل عقیده به مخاطب نیست بلکه مقصود ایجاد بینش و معرفتی عمیق در جان مخاطب است.

برای رسیدن به این هدف، باید مخاطب را تحت تأثیر قرار داد و در دل او نفوذ کرد. در این راستا غیر از ابزار معرفتی باید از ابزار روانی نیز بهره جست تا قلب مخاطب تحت تأثیر قرار گیرد. تأکید بر نقاط مشترک زمینه نزدیکی دو طرف، و در نتیجه فهم بهتر کلام یکدیگر را فراهم می‌سازد. در چنین شرایطی، می‌توان بر مخاطب تأثیر گذاشت و او را متوجه اشتباهاتش ساخت.

برهان‌های عقلی و مستندات تاریخی هر اندازه که متقن باشند، بر افراد تأثیر می‌گذارند، ولی وابستگی عاطفی یک انسان به مقدسات و باورهای دینی، در اغلب موارد با ابطال عقلانی این باورها از بین نمی‌رود. به همین دلیل، نزدیک‌شدن به قلب مخاطب و ایجاد رابطه صمیمانه در امر هدایت و ارشاد ضروری است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ: بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر [از این پیشنهاد] روی برگردانیدند، بگوئید شاهد باشید که ما [در برابر این اصول مشترک] تسلیم هستیم» (آل عمران: 64).

توحید و یگانه‌پرستی اصل مشترک میان سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام است، ولی مسیحیان تفسیر خاصی از این اصل ارائه می‌دهند که قرآن کریم آن را رد می‌کند. همچنین هر سه دین می‌دانند که نباید غیر خدا را ارباب خود قرار دهند، اما یهودیان و مسیحیان به‌مرور، زمام دین را به طور کامل به علمای خود سپردند، به طوری که هرچه آنان می‌گفتند بی‌چون‌وچرا قبول می‌کردند. خداوند به پیامبر(ص) دستور می‌دهد دعوت خود را ابتدا از همین نقاط مشترک آغاز کند و آنچه را در آیین آنان صحیح است، تصدیق کند، سپس در ادامه اشتباهاتشان را گوشزد کرده و آنان را از اعتقاد به تثلیث و الوهیت مسیح نهی کند (نساء: 171؛ مائده: 73 و 116)، و اطاعت بی‌چون‌وچرا از دانشمندانشان حتی در امور خلاف دین را نوعی شرک معرفی کند (توبه: 31)، و این شأن کتابی است که مُصَدِّق و مُهَيِّمِین کتب آسمانی پیشین است (مائده: 48).

اگر در گفت‌وگوی دینی از همان ابتدا هویت دینی مخاطب زیر سؤال رود و تنها مقصود از این بحث غلبه بر او باشد، شاید بتوان قدرت پاسخ‌گویی را از او گرفت، اما احتمال هدایت و تأثیرگذاری در قلب مخاطب نیز کاهش می‌یابد. از همین روی قرآن بارها کتاب مقدس را تصدیق کرده (نقره: 41؛

نساء: 47؛ أنعام: 92؛ أحقاف: 12) و آسمانی بودن آن را تأیید کرده است (آل عمران: 3؛ مائده: 43-74). در چند جا نیز به شیطنت یهودیان در تحریف کلام خدا اشاره می‌کند (نساء: 46؛ مائده: 13 و 41). این رویکرد منحصر به اهل کتاب نیست و قرآن کریم در گفت‌وگو با مشرکان نیز همین روش را دنبال می‌کند. اعتقاد مشرکان به خالقیت خدا، اصل مشترکی میان آنان و موحدان بوده است که در جای‌جای قرآن کریم نقطه آغازین دعوت قرار گرفته است (عنکبوت: 61؛ لقمان: 25؛ زمر: 38؛ زخرف: 9 و 87). آنگاه شرک ایشان در ربوبیت مورد انتقاد قرار گرفته است. دلیل چنین رویکردی آن است که همه انسان‌ها دارای فطرت خداجو هستند و به همین سبب بیشتر مردم روی زمین دین‌دارند و به خدایی که جهان را آفریده معتقدند؛ چنان‌که حال بشر دیروزی نیز همین بوده است (طباطبایی، 1387: 65).

هدف از بعثت پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی کمک به فطرت خداجوی بشر در یافتن حقیقت بوده است. پیامبران نیامده‌اند تا بین انسان‌ها اختلاف‌افکنی کنند و پیروان خود را به منازعه با دیگران وادارند. سخن همه پیامبران یکی است، چراکه حقیقت واحد است؛ اما با گذشت زمان، انحراف‌ها وارد دین شده و پیام اصلی کمرنگ می‌شود. به همین دلیل پیامبر دیگری مبعوث می‌شود تا سخن پیامبر پیشین را زنده کرده و به مقتضای حال مخاطبان عصر خود، آن را تکامل بخشد. تأکید بر این اصول مشترک می‌تواند در گفت‌وگوی میان ادیان تأثیر بسزایی داشته باشد. چراکه بر این اساس، هدف هیچ‌یک از طرفین گفت‌وگو، برتری‌طلبی بر دیگری و شکست او نخواهد بود، بلکه هدف غبارروبی از چهره حقیقت، و تذکر دلسوزانه اشتباهات نظری و عملی به یکدیگر است. در این راستا نقاط مثبت در اندیشه طرف مقابل نادیده گرفته نمی‌شود؛ چنان‌که علامه طباطبایی درباره اوپانیشادها، کتاب مقدس آیین هندو می‌گوید:

«در چند جای آن رساله‌ها تصریح شده به اینکه عالم آلوهی بر هم‌ذاتی است مطلقه و منزّه از اینکه حدّ و تعریفی آن را محدود کند، ذاتی است که دارای اسماء حسنی و صفات علیا مانند علم و قدرت و حیات است، و ذاتی است منزّه از صفات نقص و عوارض ماده و جسمانیت، ذاتی است که مثل او چیزی نیست و این مطالب آن‌قدر در اغلب فصول «اوپانیشاد» تکرار شده که هرکس آن کتاب را بخواند، به این مطالب بر خواهد خورد. تحت عنوان شیت استر در ادهیای ششم، آیه هشتم سرّ الاکبر عین این عبارت آمده «لم یولد منه شی و لم یتولد من شی و لیس له کفوا احد»... و اگر کسی

به اوپانشاد مراجعه کند، در بسیاری از فصول آن می‌بیند که تصریح شده به اینکه قیامتی هست و اینکه قیامت عالمی است جلیل که خلقت بدان منتهی می‌شود... این‌ها حقایقی است بس بلند و معارفی است حق که هر انسان سلیم‌الفطره‌ای به آن اعتماد می‌کند... این‌گونه مطالب حقایق عالی‌ه‌ای است که افراد انگشت‌شماری که اهل ولایت‌الله بوده‌اند آن را کشف کرده و به بعضی شاگردان خود که صلاحیت آنان را به دست آورده بودند، تعلیم داده‌اند (طباطبایی، 1417ق، ج 10: 292-291). علاوه بر نقاط مشترک فکری و اعتقادی، اشتراک‌های اخلاقی نیز نقش مهمی در تقریب ادیان و مذاهب دارد، زیرا اغلب اصول اخلاقی، میان همه یا دست‌کم بیشتر انسان‌ها مشترک است. پرهیز از ظلم، دروغ و سرقت، رعایت حقوق دیگران، نیکوشمردن سخاوت، بخشندگی و ایثار، و مواردی از این دست، در غالب مکاتب فکری و دینی نهادینه و مسلم است. برخی تعالیم بودا (هوکینز، 1380: 66-65) و مطالبی که در اوپانشادها (جواهریان، 1387: 86 و 227) و اناجیل (متی 6: 34-1) آمده، و بر توحید، عمل صالح، رزق حلال و پرهیز از ریا تأکید می‌کند، هم‌رنگ آموزه‌های قرآنی یا کلمات پیشوایان دینی در اسلام است و این فطرت الهی را نشان می‌دهد که می‌تواند خوب و بد را به صورت کلی درک کند: *فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا*: پس به او نافرمانی و پرهیزگاری را الهام کرد» (شمس: 8).

2-1. گفت‌وگو بر اساس بصیرت، حکمت، موعظه و جدال احسن

اصل دیگر گفت‌وگوی دینی آن است که دعوت باید بر اساس بینش صحیح و آگاهی عمیق باشد. دعوت دینی باید بصیرت‌آفرین بوده و در افراد آگاهی ایجاد کند، نه آنکه با اجبار همراه شود: *«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي؛ بگو: این راه من است که با بینش به سوی خداوند فرا می‌خوانم، من و هرکس که پیرو من است»* (یوسف: 108). البته از آنجاکه استعداد مخاطبان یکسان نیست، روش دعوت افراد نیز متفاوت است تا سطوح گوناگون مخاطبان بتوانند از این پیام روح‌افزا بهره‌مند شوند (جوادی آملی، 1388، ج 1: 40). قرآن کریم سه روش برای این دعوت بیان کرده است که عبارتند از: حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن: *«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: با حکمت و پند نیکو [مردم را] به راه پروردگارت فرا بخوان، و به نیکوترین صورت با آنان مجادله نما»* (نحل: 125). هر سه روش برای ایجاد بصیرت و آگاهی در مخاطب و بیدارکردن او به کار گرفته می‌شود، اما مواد تشکیل‌دهندهٔ هر یک با دیگری متفاوت است.

حکمت بر وزن «فعله» در لغت به معنای نوع خاصی از حکم است که به آگاهی‌های قطعی و حقایق یقینی باز می‌شود (مصطفوی، 1430ق، ج 2: 310) و در اصطلاح به معنای قرارداد هر چیز در جای خود و تشخیص صحیح و به دور از خطاست. به همین دلیل انسان حکیم به کسی گفته می‌شود که دارای بینش صحیح است و این بینش او را از انحراف باز می‌دارد (فضل‌الله، 1419ق، ج 13: 323). بر این اساس، قرآن نیز که از اشتباه و انحراف مبرا است (فصلت: 42)، به حکمت توصیف شده است (یس: 2).

موعظه مصدر ریشه «وعظ» در لغت به معنای راهنمایی به حق با تذکرات مفید است (مصطفوی، 1430ق، ج 13: 164) و در اصطلاح کلامی خیرخواهانه به دور از توهین و تحقیر است که با لطف و مدارا همراه باشد و سبب نفوذ در قلب شود (فضل‌الله، 1419ق، ج 13: 327). همچنین ممکن است منظور از حکمت جنبه عقلانی دعوت باشد که در آن چیزهایی را که مخاطب نمی‌داند به وی آموزش می‌دهد (بقره: 151) یا جنبه تذکر و یادآوری دعوت باشد و مخاطب را متوجه مطالبی کند که از قبل می‌دانسته ولی از آن‌ها غفلت ورزیده است (راغب اصفهانی، 1376: 564).

جدل در لغت به معنای امتداد چیزی به صورت محکم و استوار است و به همین دلیل ریسمانی که با قوت بافته شده جدل نامیده می‌شود. مُجَادِلَه و جِدَال نیز اغلب در معنای پافشاری بر سخن و ادامه آن به منظور برتری بر دیگری و پوشاندن حقیقت به کار می‌رود (مصطفوی، 1430ق، ج 2: 75-76). معانی دیگری که برای جدل گفته شده نیز از همین باب است مانند برتری طلبی بر خصم (فراهیدی، بی تا، ج 6: 79)، و منازعه و دشمنی با او (جوهری، 1407ق، ج 4: 1653). ریشه جِدَال 27 مرتبه در قرآن به کار رفته است که از این تعداد 23 مرتبه دارای معنای منفی است و در مفهوم پافشاری بی دلیل بر باطل و اصرار بر پوشاندن حق برای غلبه بر خصم به کار رفته است. آیاتی همچون:

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ﴾ (غافر: 35 و 56).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّتِينٍ﴾ (حج: 8).

﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ (كهف: 56).

﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جِدَلًا﴾ (كهف: 54).

﴿يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ﴾ (أنفال: 6).

﴿فَلَا رَفْثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ (بقره: 197).

در این میان چهار آیه وجود دارد که ریشه جدل در آن‌ها به کار رفته ولی معنای منفی ندارد که در دو مورد صرف پافشاری و اصرار بر خواسته را می‌رساند بدون بار منفی یا مثبت (هود: 74؛ مجادله: 1)، و در دو مورد دارای معنای مثبت است (نحل: 125؛ عنکبوت: 46). در این دو مورد جدل به قید احسن مقید شده و خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد: در دعوت به دین یا گفت‌وگو با اهل کتاب به نیکوترین وجه مجادله کنید. واژه مجادله در اینجا گویای استواری و استحکام در سخن است؛ اما لجاجت کورکورانه بر عقیده خود، برتری بر خصم حتی به قیمت نادیده گرفتن نقاط قوت او و انکار حقیقت که معانی منفی جدل است، با قید احسن خارج می‌شود؛ بنابراین مجادله احسن در این دو آیه به معنی جدال با توجه به حقیقت، به دور از خشونت و با نرمی در گفتار است (مصطفوی، 1430ق، ج 2: 77)؛ زیرا انتشار حق با استفاده از ابزار نادرست، مطلوب قرآن نیست و اینکه در یک مناظره با استفاده از مغالطه و سفسطه، یا توهین و افترا از عقاید حقه دفاع شود، مورد تأیید قرآن نیست. چنین برتری‌طلبی در کوتاه‌مدت ممکن است آثاری مقطعی به نفع دین داشته باشد، اما در بلندمدت و پس از کشف این مغالطه‌ها، موجب وهن دین خواهد شد؛ از همین رو، قرآن کریم درباره مجادله با اهل کتاب می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ». و با اهل کتاب جز با نیکوترین شیوه مجادله نکنید، مگر با کسانی از آنان که ستم کردند و بگویید: به آنچه به سوی ما و به سوی شما نازل شده است، ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تسلیم او هستیم» (عنکبوت: 46). در اینجا قرآن می‌آموزد که با اشاره به باورهای مشترک میان مسلمانان و اهل کتاب، می‌توان زمینه را برای نفوذ در قلب مخاطب و تأثیرگذاری بر او فراهم ساخت.

قید حَسَنَه و احسن که در آیه 125 سوره نحل به کار رفته گویای آن است که دعوت به دین با استفاده از قرآن کریم در مورد دعوت دینی به وسیله حکمت دستور به «حَسَن» نداده؛ اما درباره دعوت دینی به وسیله موعظه و جدل دستور به نیکی داده است. این به آن دلیل است که حکمت همیشه مطابق با واقع است و حکمت ناصواب، از دایره تعریف آن خارج است (راغب اصفهانی، 1376: 126)، اما موعظه که با تأثر نفسانی همراه است، بیش از حکمت در معرض آسیب قرار دارد، از همین روی دستور داده تا محتوای موعظه امور نیک باشد و جدال نیز که بیشتر در معرض غلبه هوای نفس و برتری‌طلبی است، مقید به صفت «احسن» شده تا مراقبت بیشتری را برانگیزد.

می‌توان کلمه «حَسَنَه» و «احسن» را در آیه فوق علاوه بر اینکه قید محتوای دعوت باشد، قید قالب و صورت دعوت نیز به حساب آورد. به این معنا که در تبلیغ دین هم باید از مطالب حق و استوار بهره برد، و هم باید با صورتی زیبا آن حقایق را ارائه کرد؛ چنان‌که خداوند به موسی و هارون فرمان می‌دهد در دعوت فرعون به خداپرستی با نرمش و لطافت سخن کنند (طه: 44). عمل به این توصیه الهی زمانی اهمیت می‌یابد که مخاطب وارد گفت‌وگو شده و به حکمت و موعظه انبیا ایراد بگیرد. در این حال، مبلغان الهی باید بیش از پیش، مراقب قالب سخنان خود باشند تا فضای مجادله آنان را از نرمش در گفتار دور نسازد. این شیوه صحیح دعوت به دین است و به خلق عظیم نیاز دارد: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ: و به راستی تو را اخلاق بزرگوارانه‌ای است» (قلم: 4).

برخی مفسران گفته‌اند آیه فوق سه روش از صناعات خمس^۱ را در تبلیغ دین تأیید می‌کند. صناعت برهان که همان حکمت است و خطاناپذیر؛ صناعت خطابه که همان موعظه است و به دنبال تأثر نفسانی مخاطب است و صناعت جدل که در مقام گفت‌وگو از مسلمات و مشهورات طرف مقابل استفاده می‌کند (طباطبایی، 1417ق، ج 12: 371-372).

3-1. پایان گفت‌وگو بدون خونریزی

با تمام نرمش و ملاحظتی که در دعوت انبیا وجود داشته است، باز عده زیادی تسلیم حق نمی‌شدند و از پذیرش پیام آنان خودداری می‌کردند. در چنین موقعیتی که تبیین حقیقت، بشارت به نعمت‌های خدا و حتی ترساندن از عذاب اخروی نمی‌توانست این افراد را به سمت دین متمایل کند و ادامه دعوت بی‌فایده می‌نمود، پیامبران الهی بی‌آنکه آنان را به ایمان آوردن مجبور کنند یا به دلیل بی‌ایمانی با ایشان وارد جنگ شوند، گفت‌وگو را خاتمه می‌دادند: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ قُلْ لَّا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نَسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ: بگو کیست که شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟ بگو خدا و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم. بگو [شما] از آنچه ما مرتکب شده‌ایم بازخواست نخواهید شد و [ما نیز] از آنچه شما انجام می‌دهید بازخواست نخواهیم شد. بگو: پروردگاران ما و شما را جمع خواهد کرد، سپس میان ما به حق داوری می‌کند، و اوست داور دانا» (سبأ: 24-26).

1. مواد تشکیل‌دهنده قیاس در علم منطق، صناعات خمس نام دارد و عبارت است از: برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه.

در مواردی که طرف مقابل در برابر حقیقت سر تسلیم فرود نمی‌آورد، نباید او را به‌زور وادار به ایمان آوردن کرد یا میان مرگ و ایمان مخیر کرد! در اینجا امر او به داوری خدا در روز قیامت محول شده و گفت‌وگو بدون خونریزی پایان می‌یابد. این روش در سوره یونس با وضوح بیشتر آمده است: «وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ: و اگر تو را تکذیب کردند، بگو عمل من به من اختصاص دارد، و عمل شما به خودتان، شما از آنچه من انجام می‌دهم بیزارید و من از آنچه شما انجام می‌دهید بیزارم» (یونس: 41). در آیات دیگری نیز شبیه همین رویکرد مطرح شده است (أنعام: 147؛ آل عمران: 64). در دو آیه قرآن نیز اجبار و اکراه در مورد ایمان آوردن دیگران به‌کلی نفی شده است: «لا إكراه في الدين: هیچ اجباری در دین نیست» (بقره: 256)؛ «أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ: آیا تو مردم را مجبور می‌کنی ایمان بیاورند؟!» (یونس: 99). این آیات تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام مطرح می‌کنند و اسلام را دین شمشیر دانسته و می‌گویند با زور و اجبار گسترش پیدا کرده است، با صراحت نفی می‌کند (مکارم، 1374، ج 8: 390).

تمامی این آیات حق انتخاب دین را برای هر انسانی به رسمیت شناخته‌اند و برای کسی که به هر دلیل از پذیرش حقیقت سر باز می‌زند، حد شرعی چون اعدام و غیره بیان نکرده‌اند. البته چنین کسی از رحمت خاص خدا که به مؤمنان ارزانی می‌دارد، دور است و اگر حق را شناخته و از روی استکبار زیر بار حق نمی‌رود، از سعادت اخروی محروم خواهد شد، اما در دنیا از حقوق اولیه انسانی بهره‌مند خواهد بود. ممکن است گفته شود آیاتی که در برخورد با غیرمؤمنان دستور به مدارا داده است یا مربوط به پیامبرانی است که قدرت سیاسی نداشتند و مجبور بودند با کفار به‌نرمی برخورد کنند و یا مربوط به پیش از هجرت پیامبر اسلام به مدینه است که ایشان قدرت مقابله نظامی با کفار را نداشت، اما پس از هجرت به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی اگر طایفه‌ای از ایمان آوردن خودداری می‌کرد، پیامبر با آنان وارد جنگ می‌شد و آنان را وادار به اسلام می‌کرد، چراکه یکی از دلایل تشریح جهاد، انتشار اسلام بود! در پاسخ باید گفت، همه آیات گفته‌شده پیش از هجرت نازل نشده‌اند، زیرا سوره آل عمران مدنی است (طوسی، بی تا، ج 2: 388)، و به نظر برخی مفسران، قسمتی از سوره أنعام نیز در مدینه نازل شده است (همان، ج 4: 75). دیگر اینکه آیات جهاد که در مدینه نازل شد، برای دفع تجاوز و فتنه‌گری دشمنان علیه مسلمانان بود، نه اکراه آنان به اسلام یا کشتن آنان به جرم بت‌پرستی. در عبارات پیش رو، با بررسی آیاتی که دستور به جهاد با مشرکان و اهل کتاب داده است، نقش این حکم شرعی در دعوت به دین بررسی خواهد شد.

حق آزادی مذهبی در دعوت دینی و ارتباط با جهاد با تأکید بر قرآن و سیره پیامبر اسلام (ص)

2. نقش جهاد در دعوت به دین براساس آیات قرآن

نخستین آیاتی که جهاد علیه مشرکان را تشریح کرد، آیات 190 تا 195 سوره بقره است (قرطبی، 1364، ج 2: 347). در این آیات خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد با کسانی که با آنان سر جنگ دارند پیکار کنند و مسلمانان را از پیکار با دیگر افراد باز می‌دارد: «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يقاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ: و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند پیکار کنید و از حد تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد» (بقره: 190). این سخنی کاملاً منطقی است و هیچ عاقلی در برابر حمله دشمن بیگانه ساکت نمی‌نشیند، مگر آنکه توان مقابله با او را نداشته باشند، اما در این آیه، هیچ سخنی از جهاد با آن دسته از مشرکان که پیکاری با مسلمانان ندارند، به میان نیامده است. در حقیقت این مقاتله به دلیل تعدی مشرکان به مسلمانان است، نه شرک آنها، ولی علامه طباطبایی دیدگاه دیگری را در اینجا مطرح کرده است. ایشان در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«قتال در راه خدا چه دفاع از مسلمانان باشد و چه قتال ابتدایی، در حقیقت دفاع از حق انسانیت است زیرا شرک به خدا مرگ انسانیت است و قتال باعث احیای آن می‌شود... قتال ابتدایی در آیات قرآن یا برای از بین بردن شرک‌های علنی و بت‌پرستی است و یا به منظور اعتلای کلمه حق بر اهل کتاب و وادار ساختن آنان به پرداخت جزیه و این در حقیقت، حکم دفاعی اسلام به منظور تطهیر زمین از لوٹ شرک است زیرا دفاع از حق فطری انسانیت ایجاب می‌کند که اسلام آنان را به دین حق وادار سازد. قرآن کریم نیز... وعده داده روزی مؤمنان علیه دشمنان‌شان به پیروزی خواهند رسید و توحید خالص را در تمام جهان برپا خواهند کرد (توبه: 33؛ فتح: 28؛ صف: 9)، و این وعده بدون قتال محقق نخواهد شد (طباطبایی، 1417ق، ج 2: 66).

با بررسی آیات قرآن درمی‌یابیم هدف از حکم جهاد، اجبار مشرکان به اسلام یا ریشه‌کن‌سازی نسل آنان از روی زمین نبوده، بلکه غرض از آن دفاع در برابر آزار و اذیت مشرکان و در نتیجه ایجاد امنیت در جامعه اسلامی بوده است. خداوند در آیه 190 سوره بقره می‌فرماید جهاد تنها در برابر کسانی تشریح شده که با مسلمانان پیکار و مقاتله می‌کنند. علاوه بر این با جمله «وَلَا تَعْتَدُوا» تأکید کرده است که دامنه کارزار فراتر از این نرود تا مبادا گریبان آن دسته از مشرکان که با مسلمانان پیکار نکرده‌اند، یا زنان و کودکان را هم بگیرد. آری، توحید اقتضای فطرت انسان است و چنانچه خدا وعده داده است، روزی عالم‌گیر خواهد شد؛ اما ابزار پیامبران در راه انتشار توحید همانا هدایت،

روشنگری و آیین حق است که مطابق فطرت بوده و تمام حق جویان را مجذوب خود می‌کند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ: او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه دین [ها] پیروز گرداند» (توبه: 33؛ فتح: 28؛ صف: 9). در اینجا از روش‌های خشونت‌آمیز و توسل به زور در تبلیغ دین سخنی به میان نیامده است.

رمز و راز پیروزی نهایی پیامبران و غلبه آیین توحید، منطق عقلانی و اخلاق نیکوی آنان است که با سه روش حکمت، موعظه حسنه و جدال احسن بیان می‌شود. بیانات، کتاب‌های آسمانی، بشارت به بهشت و انذار از دوزخ، دیگر ابزارهای انبیا در نشر توحید هستند (آل عمران: 184؛ سبأ: 28)؛ اما شمشیر، زور و اجبار در هیچ جای قرآن به‌عنوان ابزار هدایت به توحید معرفی نشده است و با توصیف پیامبران به عدم جباریت منافات دارد (مریم: 14 و 32).

در عهد عتیق دستور داده شده است که برخی طوایف موجود در سرزمین مقدس، به طور کامل نابود شوند و حتی زنان و کودکان آنان نیز زنده نمانند: «از شهرهای این امت‌هایی که یهوه خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی‌نفسی را زنده نگذار بلکه ایشان را یعنی حتیان، اموریان، کنعانیان، فَرِزَّيَّان، حَوِّيَّان و یبوسیای را چنان‌که یهوه خدایت تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می‌کردند، عمل کنید و به یهوه خدای خود گناه کنید. چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درخت‌هایش مزن و آن‌ها را تلف مساز؛ چونکه از آن‌ها می‌خوری پس آن‌ها را قطع منما، زیرا آیا درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره کنی؟» (تثنیه، 20: 19-16).

جالب اینجاست که در آیه آخر، ارزش یک درخت ثمرده از یک انسان بیشتر شمرده شده و دستور به حفظ و نگهداری از آن داده شده است. چنین دستوراتی را در دیگر عبارات‌های عهد عتیق نیز می‌توان مشاهده کرد (تثنیه، 2: 34-35؛ 3: 6-7)، اما رویکرد قرآن این‌گونه نیست و از پیکار با کسی که با ما سر جنگ ندارد نهی کرده و فرموده خداوند تعدی‌کنندگان به حقوق دیگران را دوست ندارد (بقره: 190). در ادامه نقش جهاد در دعوت به دین در برخورد با مشرکان و اهل کتاب، جداگانه بررسی خواهد شد.

2-1. جهاد با مشرکان

شدیدترین دستور الهی به پیامبر اسلام درباره مشرکان، در ابتدای سوره توبه یا براءت است. این سوره

چنان کوبنده آغاز شده است که به جای نام خداوند بخشنده و مهربان، اعلام بیزاری خدا و رسول خدا از مشرکان در ابتدای آن به چشم می‌خورد (توبه: 1). در این سوره چهار ماه به مشرکان فرصت داده شده است تا توبه کرده و ایمان بیاورند، وگرنه هر جا که دیده شوند، باید به قتل برسند (توبه: 5-2). ولی باید توجه کرد که اعلام براءت خدا از مشرکان در سوره توبه، تنها ناظر به پیمان‌شکنان است نه همه مشرکان (طباطبایی، 1417ق، ج 9: 147)، و فضای آیات در دو صفحه نخست این سوره ناظر به عهد و پیمان است. در همان آیه نخست موضوع حکم را مقید به آن دسته از مشرکان کرده است که با مسلمانان پیمانی بسته بودند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ: [این اعلام] بیزاری خداوند و پیامبر اوست از مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید» (توبه: 1). سپس آن دسته از مشرکان را که نقض پیمان نکرده بودند، از حکم خارج می‌کند: «إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا: مگر آن کسان از مشرکان که با آن‌ها پیمان بسته‌اید، و شما را چیزی [از پیمان] نکاستند و با هیچ‌کس بر ضد شما متحد نگشتند» (توبه: 4).

از همین روی، حکم قتال با مشرکان متوجه کسانی است که نقض پیمان کرده بودند و آن دسته از مشرکان که بر پیمان خود باقی بودند، نه تنها از حکم قتال خارج‌اند، بلکه مسلمانان موظف بودند به پیمان خود با ایشان وفا کنند: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُّوْا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ: چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد پیامبر او پیمانی تواند بود؟ مگر آنان که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید. پس تا هنگامی که شما را [بر پیمان] استوار و پایدار ماندند شما نیز آن‌ها را [بر پیمان] استوار و پایدار بمانید که خدا پرهیزگاران را دوست دارد» (توبه: 7).

آزادگی در مکتب اسلام تا آنجاست که در پایان هر دو آیه، وفای به عهد در مقابل مشرکان را از شرایط تقوا شمرده و التزام به آن را از متقین می‌خواهد (صادقی، 1365، ج 12: 331). آنگاه دلیل پیکار با مشرکان را نه بی‌ایمانی آن‌ها، بلکه عدم پابندی آن‌ها به پیمان می‌شمارد: «وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِّنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَيْمَانَ: و اگر سوگندهای خویش را پس از پیمان‌بستن بشکنند و در دین شما زبان به طعن بگشایند، پس با پیشوایان کفر کارزار کنید زیرا آن‌ها را [پابندی به] سوگند [و پیمان] نیست» (توبه: 12). شبیه همین مطلب در سوره نساء آمده و غیرمسلمانانی را که اقدام عملی بر ضد حکومت اسلامی نکرده‌اند، از حکم جهاد استثناء کرده

است: «فَإِنْ اغْتَرَزْتُمُوهُمْ فَلَمَّ يِقَاتِلُوكُمْ وَآلَقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» پس اگر از شما کناره گرفتند و با شما کارزار نکردند و طرح صلح با شما در انداختند، دیگر خداوند برای شما راهی [برای جنگ و تجاوز] با آنان قرار نداده است» (نساء: 90). از انتهای این آیه می‌توان فهمید قاعده «نفی سبیل» که هرگونه سلطه کفار بر مؤمنان را نفی می‌کند (نساء: 141؛ بحرانی، 1405ق، ج 18: 423)، در مورد جنگ‌افروزی بی‌دلیل مسلمانان در برابر غیرمسلمانان نیز جاری است، و هیچ مسلمانی حق ندارد بدون آنکه تهدیدی متوجه او شده باشد، به یک غیرمسلمان یورش ببرد.

آیات دیگری نیز در قرآن کریم وجود دارد که گویای همین مطلب است و تشریح جهاد را در راستای رفع ظلم و ستم از مسلمانان به تصویر می‌کشد:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْتِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ: به کسانی که بر آن‌ها جنگ تحمیل می‌شود اجازه [جهاد] داده شد زیرا ستم دیده‌اند و بی‌گمان خداوند بر یاری آنان تواناست» (حج: 39).

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا: و چرا شما در راه خداوند نبرد نمی‌کنید و [نیز] در راه [رهایی] مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند: پروردگارا! ما را از این شهر که مردمش ستمگرند رهایی بخش و از سوی خود برای ما سرپرستی بگذار و از سوی خود برای ما یاور بگمار (نساء: 75).

و آنگاه که دشمن به صورت واقعی، نه برای خدعه و نیرنگ، پیشنهاد صلح دهد و دست از جنگ بردارد، مسلمانان نیز باید پیکار را رها کرده و صلح کنند: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ: و اگر به سازش گرایند، تو نیز بدان گرای و بر خداوند توکل کن که او شنوای داناست (أنفال: 61)؛ بنابراین نمی‌توان گفت جنگ با مشرکان تا زمانی که همه آن‌ها مسلمان شوند، ادامه دارد.

دیدگاه قرآن را در مناسبات میان مسلمانان و غیرمسلمانان در دو آیه از سوره ممتحنه می‌توان مشاهده کرد: «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ؛ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که به آنان نیکی

کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خدا دادگران را دوست می‌دارد. خدا فقط شما را از دوستی با کسانی باز می‌دارد که در [کار] دین با شما جنگ کرده و شما را از خانه‌هایتان بیرون رانده و در بیرون‌راندن‌تان با یکدیگر همدستی کرده‌اند و هرکس آنان را به دوستی گیرد، ستمگر خواهد بود» (ممتحنه: 8-9). جمع بین این دو آیه و آیه اول سوره ممتحنه به ما می‌آموزد دوستی با کسانی که پیمان‌شکنی کرده و با مسلمانان پیکار کردند و آنان را از دیارشان اخراج کردند، ممنوع است، اما نیکی و ارتباط مسالمت‌آمیز با آن‌ها که آزاری نرسانده‌اند، مانعی ندارد (طباطبایی، 1417ق، ج 19: 234؛ مکارم، 1374، ج 24: 31-32).

در مقابل این دیدگاه، برخی دانشمندان اسلامی به جهاد ابتدایی معتقدند؛ بدین معنا که مسلمانان حق دارند برای دعوت دیگران به اسلام و براندازی شرک و کفر با کشورها و ملت‌های دیگر وارد جنگ شوند (شهید ثانی، 1410ق، ج 2: 379)؛ حتی اگر آن کشور برای مسلمانان تهدید یا آزاری نداشته باشد. برخی برای اثبات این مطلب به ضرورت فقه استدلال کرده‌اند؛ به این معنا که جهاد ابتدایی حکمی قطعی و انکارناشدنی است، خواه با قرآن و سیره قابل‌اثبات باشد یا نه و حتی اگر جهاد ابتدایی با استفاده از آیات قرآن قابل‌اثبات نباشد و در سیره پیامبر اسلام نیز موردی از جهاد ابتدایی یافت نشود، باز هم این حکم در فقه شیعه و سنی مسلم و ضروری خواهد بود (مصباح یزدی، 1383: 142-139). در این راستا انکار جهاد ابتدایی و محدودکردن حکم جهاد به دفاع از مسلمانان در برابر تهدیدهای دشمن، نوعی غرب‌زدگی و خودباختگی در برابر تبلیغات فرهنگ غربی قلمداد شده است (همان).

البته باید دانست فقه از منابع استنباط احکام دین به شمار نمی‌رود و مادامی که حکم فقهی مستند به کتاب، سنت و منابع دین نباشد نمی‌توان از آن پیروی کرد زیرا فقیه، شارع دین نیست و براساس کشف درونی و علم حضوری حکم نمی‌کند بلکه با تعمق و بررسی متون دینی حکم شرعی را به صورت علم حصولی استنباط می‌کند و حکمش باید مستند به منابع دین باشد؛ بنابراین نبود دلیلی روشن بر تشریح جهاد ابتدایی در آیات قرآن یا سیره نبوی، این حکم را با چالش مواجه خواهد کرد. چه اینکه حکم فقهی تطهیر بئر متنجس نیز در سده‌های گذشته از مسلمات فقه بود و در صورت سقوط هر جانور در داخل چاه، باید میزان معینی از آب چاه خارج می‌شد؛ اما وقتی مشخص شد آب‌های زیرزمینی به هم اتصال دارند، آب چاه حکم آب گُر را پیدا کرد و از زمان علامه حلی (متوفای 726 ق) این حکم منسوخ شد (نجفی، بی‌تا، ج 1: 259-191).

2-2. جهاد با اهل کتاب

قرآن کریم، یهودیان و مسیحیان را از کفار جدا کرده و با استفاده از عنوان اهل کتاب آنان را مورد تکریم قرار داده است، چراکه مراد از «کتاب» در اینجا یعنی کتب آسمانی، و اهل کتاب^۱ یعنی کسانی که به کتب آسمانی پیامبران پیشین ایمان داشتند. قرآن کریم بارها خود را مُصدّق کتب آسمانی پیشین معرفی کرده (آل عمران: 3)، و مبنای داوری میان یهودیان و مسیحیان را کتاب‌های مقدس خودشان قرار داده است (مائده: 43 و 47).^۲

در قرون گذشته اقلیت‌های دینی یا نژادی مجبور بودند در قوانین اجتماعی و حقوقی از قوانین اکثریت پیروی کنند و معمولاً سازمان قضایی مستقلی نداشتند؛ باین حال پیامبر اسلام در اوج تسلط بر اهل کتاب، براساس شریعت و قانون خودشان بر آنان حکم می‌کند و این نوعی احترام به شریعت و آیین آن‌ها و رسمیت بخشیدن به آن است. گرچه قرآن کریم به طور مطلق اهل کتاب را تأیید نمی‌کند و انحراف‌ها و اشتباه‌های عقیدتی و اخلاقی آنان را نیز متذکر می‌شود، ولی برای آنان حق آزادی در انتخاب دین قائل است و به اندیشه ایشان توهین نمی‌کند، چه رسد به اینکه به تغییر کیش مجبورشان کند.

با جمع‌بندی آیات قرآن می‌توان دریافت دین اسلام دو رویکرد در برابر اهل کتاب دارد. رویکرد نخست براساس دعوت و گفت‌وگو برای هدایت آنان، و رفتار مسالمت‌آمیز بر پایه حقوق انسانی، و رویکرد دوم در برابر پیمان‌شکنان و دشمنان اسلام که با جهاد همراه است و این همانند اصول رفتاری قرآن در برخورد با مشرکان است. رویکرد نخست را می‌توان در سوره آل عمران مشاهده کرد که گروهی از اهل کتاب را مؤمن و متقی نامیده و ایشان را مدح کرده است: «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ وَ مَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يَكْفُرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ: یکسان نیستند؛ از میان اهل کتاب، گروهی درست‌کردارند که آیات الهی را در دل شب می‌خوانند و سر به سجده می‌نهند. به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند و در کارهای نیک شتاب می‌کنند، و آنان از شایستگانند و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند، و خداوند به [حال] تقواییشان داناست» (آل عمران:

1. People of the Book

2. بحث تحریف کتاب مقدس یهودیان و مسیحیان و ارتباط آن با این آیات، مطلب دیگری است که خارج از موضوع نوشتار حاضر است.

حق آزادی مذهبی در دعوت دینی و ارتباط با جهاد با تأکید بر قرآن و سیره پیامبر اسلام (ص)

113-115). در اینجا، گروهی از اهل کتاب به اوصافی چون مؤمن، عامر به معروف، ناهی از منکر، صالح و متقی توصیف شده‌اند، اما در جای دیگر، گروهی از آنان را بی‌ایمان و بی‌دین انگاشته و مذمت کرده است که همان رویکرد دوم قرآن در برابر اهل کتاب است: «فَاتَّبِعُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»: کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه خدا و فرستاده‌اش حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با فروتنی به دست خود جزیه دهند» (توبه: 29). این دو رویکرد، متأثر از رفتار خود اهل کتاب بوده که یا براساس نیکی و صداقت انجام شده است یا از روی فتنه و عداوت رخ داده است.

گفتنی است جزیه بهای برخورداری از حقوق شهروندی و بهره‌مندی از امنیتی است که حکومت اسلامی برای شهروندانش تأمین می‌کند. این حق به صورت زکات و خمس و دیگر واجبات مالی از مسلمانان، و از اهل کتاب به صورت جزیه دریافت می‌شود. در مقابل، حکومت اسلامی موظف است برای آنان امنیت اجتماعی ایجاد کند و از جان و مالشان محافظت کند و فضای سالمی را برای کسب و کارشان فراهم سازد. این همان مطلبی است که در تمام نظام‌های دموکراسی جهان امروز به صورت مالیات به چشم می‌خورد، اما قید «وَهُمْ صَاغِرُونَ»، در آخر آیه به معنای پرداختن جزیه، نشانگر خضوع و فروتنی در برابر آیین اسلام و نشانه‌ای برای همزیستی مسالمت‌آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم است. اینکه بعضی مفسران آن را تحقیر، توهین و تمسخر اهل کتاب معنا کرده‌اند، نه از مفهوم لغوی کلمه برداشت می‌شود و نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیت‌های مذهبی به ما رسیده است، تطبیق می‌کند (مکارم، 1374، ج 7: 334). براساس این رهیافت قرآنی، تمامی جنگ‌هایی که در زمان پیامبر اسلام میان مسلمانان و اهل کتاب رخ داده است، به دلیل دفع توطئه و دشمنی آنان علیه مسلمانان یا پیمان‌شکنی ایشان بوده است.

3. نقش جهاد در دعوت به دین در سیره پیامبر اسلام (ص)

پیامبر اسلام در ده سال آخر عمر خویش در شهر یترب سکنی گزید و پس از آن نام این شهر به مدینه‌النبی تغییر کرد. در همین زمان بود که ایشان توانست حکومت تشکیل دهد و از نیروی نظامی برخوردار باشد. تا

پیش از آن، مسلمانان قدرت نظامی نداشتند و مجبور بودند آزار و اذیت دشمنان را تحمل یا به منطقه دیگری مهاجرت کنند، اما پس از مهاجرت پیامبر و مسلمانان به مدینه و قدرت گرفتن شان، حکم جهاد تشریح شد و از این زمان تا پایان زندگانی پیامبر اسلام، چندین جنگ میان مسلمانان و غیرمسلمانان رخ داد. بررسی تمامی این جنگ‌ها در یک مقاله نمی‌گنجد و تألیف کتاب مستقلاً را می‌طلبد، چنان‌که موضوع این مقاله نیز بیان تاریخ جنگ‌های پیامبر نیست. در ادامه به منظور بررسی جایگاه اجبار در دعوت به دین، جنگ‌های پیامبر در دو بخش به صورت خلاصه واکاوی خواهند شد.

3-1. جنگ‌های پیامبر اسلام با مشرکان

جنگ‌های پیامبر اسلام به دو دسته غزوه و سریه تقسیم می‌شود. غزوه به جنگ‌هایی گفته می‌شود که شخص پیامبر در آن‌ها حضور داشته و سریه جنگی است که به دستور پیامبر و بدون حضور ایشان انجام شده است (بیهقی، 1405ق، ج 3: 6). درباره تعداد این جنگ‌ها میان مورخان اختلاف وجود دارد. ریشه این اختلاف آن است که برخی از این جنگ‌ها کوچک بوده و یا زمان برخی از آن‌ها نزدیک به هم بوده است و به همین دلیل گروهی از تاریخ‌نگاران همه آن‌ها را نام نبرده‌اند (بیهقی، 1405ق، ج 3: 6؛ رشید رضا، 1368ق، ج 10: 291-292؛ طبری، 1967م، ج 3: 159-154).

بیشترین تعدادی که برای غزوات پیامبر اسلام نقل شده، 27 غزوه است که در 9 غزوه پیکار صورت گرفته و دیگر غزوات بدون خونریزی پایان یافته است (حمیری، بی تا، ج 2: 608-609). این 9 غزوه عبارتند از: بدر، أحد، خندق، بنی‌مصطلق (مریسیع)، فتح مکه، حنین، طائف، بنی‌قریظه و خیبر (همان: 609). جنگ بنی‌قریظه و خیبر با اهل کتاب بود که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، اما 7 غزوه دیگر که در برابر مشرکان بود و به پیکار و مقاتله انجامید، همگی دفاعی و در راستای حراست از جان مسلمانان، بازپس‌گیری اموال آنان از مشرکان و خشتی کردن تهدیدهای آن‌ها بود و طرف‌های درگیر نه تنها افرادی بی‌آزار و صلح‌طلب نبودند، بلکه از خطرناک‌ترین دشمنان مسلمانان نیز به شمار می‌رفتند و کوتاهی مبارزه با آنان ضربه سنگینی بر پیکر جامعه اسلامی وارد می‌ساخت (علیخانی، 1386: 80-75).

درباره تعداد سریه‌های پیامبر اسلام نیز اختلاف وجود دارد و این هشام عدد آن‌ها را 38 سریه برشمرده است (حمیری، بی تا، ج 2: 609). در این باره باید به دو نکته توجه کرد: نخست آنکه بسیاری از این سرایا تک‌نفره بوده یا کمتر از پنج نفر در آن شرکت داشتند و پیامبر آنان را به سوی قومی گسیل

می‌داشت (حمیری، بی‌تا، ج 2: 609-641) و روشن است اعزام این تعداد برای پیکار و تحمیل دین نبوده، بلکه برای تبلیغ و تبیین اسلام یا آگاهی از اوضاع قبایل اطراف بوده است و در منابع تاریخی با عنوان «البعوث و السرایا» از آن یاد شده است (ابن کثیر، 1407ق، ج 4: 178؛ طبری، 1967م، ج 3: 154).

دوم آنکه در بیشتر این سریه‌ها، مقاتله و پیکاری رخ نداد و کسی کشته نشد، اما از آنجاکه در لغت عرب به هر نوع نزاع و ستیزه‌جویی بزرگ یا کوچک حرب گفته می‌شود و حتی سنگ‌پرانی دو نفر هم محاربه نام دارد (ابوالفرج اصفهانی، 1415ق، ج 3: 9)، این موارد جزو جنگ‌های پیامبر شمرده شده است و با مفهوم امروزی جنگ بسیار متفاوت است. از همین روی در منابع تاریخی تعداد کشته‌های هر دو طرف در تمامی جنگ‌های پیامبر از 940 تا 1557 نفر نقل شده است (نصیری، 1383: 76).

در این میان تعداد سریه‌هایی که منجر به پیکار شد، حدود 20 سریه است (حمیری، بی‌تا، ج 2: 609-641) که همانند غزوات، جنبه دفاعی داشته و برای محافظت از جان و مال مسلمانان، خشی کردن فتنه مشرکان، مقابله با پیمان‌شکنان و اهدافی از این دست رخ داده است (سودمندی، 1393: 67-85). تعدادی از این سریه‌ها نیز در برابر اهل کتاب بوده‌اند که در ادامه بررسی خواهند شد؛ بنابراین نه تنها در سیره پیامبر اسلام (ص) اجبار مشرکان به اسلام و دستور کشتن آنان به جرم بت‌پرستی یافت نمی‌شود، بلکه می‌توان موارد بسیاری از رأفت و مهربانی را در برابر غیرمسلمانان مشاهده کرد که یکی از نمونه‌های بارز آن در روز فتح مکه است. حضرت رسول آن روز را روز مَرَحْمَة نامید و فرمان عفو عمومی صادر کرد و با اینکه قدرت بر قتل عام مکیان داشت، از آن صرف‌نظر کرد و فرمان داد تا مسلمانان با کسی پیکار نکنند، مگر کسی که با ایشان درگیر شود (ابن‌اثیر، 1965م، ج 2: 247). این در حالی بود که پیش از این سعدبن‌عباده یکی از بزرگان مدینه، آن روز را روز مَلَحْمَة (گوشت و خون) نامیده بود (ابن‌عبدالبر، 1412ق، ج 2: 597) و این رفتار پیامبر سبب تمایل بسیاری از مشرکان مکه به اسلام شد.

از سوی دیگر، پیامبر در فتح مکه 10 یا 12 نفر را¹ از عفو عمومی استثنا کرد که جملگی سابقه دشمنی با مسلمانان داشتند. این افراد یا خون مسلمانی را ریخته بودند و یا اقداماتی ضد اسلام انجام داده بودند؛ با این حال اغلب آنان نزد پیامبر آمده و از ایشان امان گرفتند و در نهایت چهار یا پنج نفرشان کشته شدند (ابن‌اثیر، 1965م، ج 2: 248-252؛ ابن‌سعد، 1410ق، ج 2: 103)؛ بنابراین دلیل

1. ابن‌سعد شمار آنان را 10 تن، و ابن‌اثیر 12 تن بیان کرده است (ابن‌اثیر، 1965م، ج 2: 248؛ ابن‌سعد، 1410ق، ج 2: 103).

کشته شدن آنان شرک و بت پرستی نبود، زیرا در این گناه با مشرکانی که مشمول بخشش پیامبر شدند، یکسان بودند. دلیل اینکه آنان مورد عفو عمومی قرار نگرفتند، اقداماتشان در دشمنی با پیامبر و مسلمانان بود. یکی از این افراد هند بنت عتبه، همسر ابوسفیان بود که پس از جنگ احد به جسد بی جان حمزه عموی پیامبر جسارت کرد و نامش به عنوان «هند جگرخوار» در تاریخ ثبت شد؛ اما مخفیانه نزد پیامبر آمده و امان خواست و پیامبر از او درگذشت (همان: 251).

3-2. جنگ‌های پیامبر اسلام با اهل کتاب

حضرت محمد(ص) در آغاز ورود به مدینه پیمانی با قبایل یهود بست که براساس آن دین‌شان به رسمیت شناخته می‌شد و هر طرف موظف بود دیگری را در جنگ یاری کند. در این پیمان‌نامه بر لزوم روابط مسالمت‌آمیز میان مسلمانان و یهودیان تصریح شده بود و به یهودیان این حق داده شده بود که آزادانه به دادوستد بپردازند؛ بی‌آنکه کسی حق تعرض به آن‌ها را داشته باشد (حمیری، بی‌تا، ج 1: 503-504). در این میان، برخی قبایل یهود به پیمان خود وفا نکردند و این امر سبب بروز چهار جنگ میان دو طرف شد. بررسی این چهار جنگ نشان می‌دهد علت وقوع آن، تغییر کیش اجباری یهودیان نبوده، بلکه پیمان‌شکنی و دفع خطر آنان از جامعه اسلامی بوده است. اکنون این چهار جنگ به صورت خلاصه بررسی خواهند شد:

1. در سال دوم هجرت، مردانی از قبیله بنی‌قینقاع یکی از قبایل یهود، از زنی مسلمان که برای فروش کالای خود به بازار آمده بود، خواستند تا روی خود را نمایان کند. آن زن مسلمان از این کار خودداری کرد، ولی زرگری یهودی که کنار وی نشسته بود، چادرش را به پشتش گره زد و هنگامی که زن برخاست، چادرش کنار رفته و عورتش نمایان شد. مردان یهودی آن زن را مورد تمسخر قرار دادند. در همان حال، یکی از مسلمانان که ناظر ماجرا بود به زرگر یهودی حمله کرده و او را کشت. یهودیان نیز در مقابل آن مرد مسلمان را به قتل رساندند. این امر سبب بروز نزاع میان مسلمانان و یهودیان شد. چنان‌که از شأن نزول آیه 58 سوره انفال برمی‌آید، یهودیان بنی‌قینقاع، پیش از آن نیز دست به اقدامات دیگری زده بودند و هر لحظه ممکن بود خیانت کنند. به همین دلیل پیامبر دستور محاصره قلعه‌های آنان را داد و پس از بیست و پنج روز، قرار شد سرزمین خود را ترک کرده و به جای دیگری نقل مکان کنند (حمیری، بی‌تا، ج 2: 48).

2. براساس شأن نزول آیه 51 سوره نساء، گروهی از یهودیان بنی‌نضیر به مکه رفتند و سران قریش را به جنگ با پیامبر اسلام دعوت کردند و به ایشان قول همکاری دادند. آنگاه آیین بت‌پرستی را بهتر از آیین اسلام خوانده و کنار کعبه با مشرکان قریش هم‌قسم شدند (سیوطی، 1404ق، ج 2: 171). پس از مدتی پیامبر به سوی قبیله بنی‌نضیر رفت تا از آنان وامی بگیرد، اما آنان خواستند از این فرصت برای قتل حضرت استفاده کنند و سنگی از پشت بام به سر ایشان بزنند. فرشته وحی، حضرت رسول را از این توطئه آگاه کرد و ایشان به‌سرعت از آن ناحیه دور شد. در این هنگام، پیمان‌شکنی و فتنه‌انگیزی این قبیله بر پیامبر آشکار شد و دستور محاصره قلعه‌هایشان را دادند. سرانجام در سال چهارم هجری، قبیله بنی‌نضیر مجبور شدند از خانه‌های خود کوچ کرده، عده‌ای به خیبر و برخی به شام بروند (حشر: 5-2؛ حمیری، بی‌تا، ج 2: 190-192).
3. یهودیان بنی‌قریظه نیز در جنگ احزاب با مشرکان متحد شدند، به یاری آنان پرداختند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند. خداوند نیز پس از شکست مشرکان در آن جنگ، در سال پنجم هجرت به پیامبر دستور داد با پیمان‌شکنان بنی‌قریظه جهاد کند. این بار نیز سپاه اسلام قلعه بنی‌قریظه را محاصره کرد تا آنان به حکمیت سعد بن معاذ راضی شدند. وقتی پیامبر نیز حکمیت او را تأیید کرد، وی به قتل مردان و اسیری زنان و کودکان رأی داد (احزاب: 27-26؛ ابن‌سعد، 1410ق، ج 2: 59-58). حکم به جلای وطن در مورد دو قبیله پیشین یعنی بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، سبب شد آنان در مناطق دیگر به توطئه علیه مسلمانان دست بزنند. به همین دلیل این بار مردان بنی‌قریظه اعدام شدند تا خطر آنان کاملاً دفع شود و این مجازات مطابق پیمان‌نامه میان طرفین بود.
4. آخرین و مهم‌ترین جنگی که میان پیامبر و یهودیان رخ داد، جنگ خیبر در سال هفتم هجرت بود. درباره علت وقوع این جنگ مطلب زیادی در کتب تاریخ اسلام دیده نمی‌شود و این به دو دلیل است: نخست آنکه وقایع حماسی این جنگ چنان جذاب و غرورآفرین بوده که توجه مورخان را به خود جلب کرده است و آنان بیشتر به توصیف این وقایع پرداخته‌اند؛ دوم آنکه یهودیان خیبر هیچ پیمانی با پیامبر نداشتند و دشمنی‌شان با مسلمانان علنی بود و نیاز به توضیح نداشت. یهودیان خیبر از هم‌پیمانان قبیله غطفان بودند (ابن‌اثیر، 1965، ج 2: 216)، و مردان این قبیله در جنگ احزاب در کنار قریش علیه مسلمانان شمشیر کشیدند (حمیری، بی‌تا، ج 2: 215)؛ بنابراین یهودیان خیبر دشمن مسلمانان تلقی شده و هر لحظه احتمال فتنه تازه‌ای از سوی آنان می‌رفت.

گفتنی است پیامبر اسلام پیش از این، نامه‌ای به ایشان نوشته و به اسلام دعوت‌شان کرده بود. در این نامه به بشارتی که در آیه 29 سوره فتح آمده است استدلال شده و از آنان خواسته شده تا صحت و سقم این بشارت را در تورات جست‌وجو کنند و اگر آن را صحیح یافتند ایمان بیاورند. همچنین در این نامه، عبارت «لا إكراهَ فی الدِّین: هیچ اجباری در دین نیست» (بقره: 256)، به صراحت آمده و بر حق آزادی اندیشه تأکید شده است (حمیری، بی تا، ج 1: 544-545). از سوی دیگر، در همان زمان که لشکر اسلام به سوی قلعه‌های خیبر حرکت می‌کرد، یهودیان هم‌پیمان پیامبر آزادانه در مدینه زندگی می‌کردند و حتی برخی از آنان مسلمانان را از قدرت یهودیان خیبر بیم می‌دادند. برخی مورخان آورده‌اند هنگام خروج مسلمانان به سوی خیبر هر یهودی که طلبی از مسلمانان داشت، اصرار در وصول آن می‌کرد و از بدهکار خود جدا نمی‌شد تا طلبش را بستاند (واقدی، 1409ق، ج 2: 634). و این نمونه‌ی اعلامی برخورداری یهودیان از آزادی و حق شهروندی، در شرایط نامساعد پیش از پیکار مسلمانان با هم‌کیشان‌شان است. چنین سیره‌ای به ما اطمینان می‌دهد اگر یهودیان خیبر نیز مانند برخی هم‌کیشان خود در مدینه در پی فتنه و آشوب نبودند، می‌توانستند در آرامش زندگی کنند.

تا اینجا با بررسی جنگ‌های پیامبر با یهودیان اطراف مدینه مشخص شد هیچ‌یک از این جنگ‌ها برای تبلیغ و ترویج اسلام نبوده است، بلکه رفتار ماجراجویانه، پیمان‌شکنی و ایجاد خطر از سوی آنان برای مسلمانان سبب اقدام نظامی علیه ایشان شده است. اکنون جنگ‌های پیامبر با مسیحیان مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

جنگ‌های پیامبر با مسیحیان در دو جا رخ داد: یکی در غزوه تبوک، در سال هفتم هجرت، و دیگری در سربیه موته در سال هشتم که جداگانه مورد واکاوی قرار خواهند گرفت:

1. غزوه تبوک به دلیل اعلام خبری به پیامبر درباره پیشروی ارتش روم رخ داد و آن حضرت برای مقابله با آنان، لشگری تجهیز کرد و از مدینه خارج شد. لشکر اسلام در مکانی به نام تبوک به مدت بیست روز خیمه زد، اما از ارتش روم خبری نشد و مسلمانان به مدینه بازگشتند؛ بنابراین اصلاً جنگی صورت نگرفت، اما سختی‌های این سفر امتحان بزرگی برای مؤمنان بود و منافقان را رسوا کرد (واقدی، 1409ق، ج 3: 1015-1019).

2. جنگ موته به آن دلیل شروع شد که شَرَحِبیل، فرمانده سپاه مرزی شام که از توابع روم شرقی به حساب می‌آمد، سفیر پیامبر را که حامل نامه‌ای برای حاکم شام بود و در آن نامه او را به اسلام دعوت

کرده بود، به قتل رسانید. قتل سفیر به معنای اعلام جنگ بود، به همین دلیل پیامبر در پاسخ این گستاخی لشگری به موته گسیل داشت و با ارتش روم وارد جنگ شد (ابن سعد، 1410ق، ج 2: 97-98).

در این میان برخورد مسالمت‌آمیز پیامبر با مسیحیان نجران، نقطه عطفی در مناسبات اسلام و مسیحیت است. آنان که برای تحقیق پیرامون نبوت حضرت رسول به مدینه آمده بودند، با توضیحات ایشان قانع نشدند و قرار شد با یکدیگر مباحثه کنند (آل عمران: 61-59)، اما جلالت پیامبر و همراهان او مانع این کار شد و مسیحیان از مباحثه صرف‌نظر کرده و به پرداخت جزیه تن در دادند. بر پایه معاهده‌ای که بین دو طرف بسته شد، در عوض اموالی که اهل نجران به‌عنوان جزیه به پیامبر می‌دادند، در ذمه اسلام درمی‌آمدند و مراقبت از جان و مالشان بر عهده حکومت اسلامی بود و کسی حق نداشت متعرض آنان شود (بلاذری، 1988: 71-72).

نتیجه‌گیری

براساس آیات قرآن و سیره پیامبر اسلام، زور و اجبار در ترویج دین جایگاهی ندارد و این مهم از راه گفت‌وگوی مسالمت‌آمیز و ارائه معجزه توسط پیامبران قابل دستیابی است، زیرا مکتبی که پشتوانه فکری کافی برای دفاع از آموزه‌های خود دارد، نیازمند تحمیل آن آموزه‌ها به مردم نیست. به همین دلیل پیامبر اسلام اساس دعوت خود به سوی خدا را بینش عمیق و بصیرت قرار می‌دهد و تمام پیروانش را به ایستادگی بر این اصل فرا می‌خواند.

سه اصل مهم در دعوت به دین، از منظر قرآن، تأکید بر نقاط مشترک، گفت‌وگو براساس حکمت، موعظه و جدال احسن و پایان گفت‌وگو بدون خونریزی است.

بررسی آیات قرآن و سیره پیامبر اسلام نشان می‌دهد جهاد فی سبیل الله، ابزاری بازدارنده در دست موحدان است که با آن، هجوم و فتنه دشمنان را دفع کرده و امنیت را بر جامعه دین‌داران حکمفرما می‌سازند؛ بنابراین چنانچه از جانب گروهی از مشرکان تهدیدی متوجه جامعه دین‌داران نبود، حکم جهاد منتفی شده، و ارتباطی مسالمت‌آمیز، مبتنی بر عدالت و نیکی جای آن را می‌گیرد. واضح است که در چنین شرایطی احتمال گرایش به آیین دیگری در هر دو طرف بیشتر می‌شود، ولی تنها راه برای محافظت از ایمان توده مردم، تعمیق بینش آنان و گفت‌وگوی منطقی درباره حقایق آموزه‌های دینی است.

فهرست منابع

- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم (1965م)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دارصادر - داربیروت.
- ابن بابویه، محمد بن علی (1378)، *عیون أخبار الرضا*، تهران: جهان.
- ابن سعد، محمد (1410ق)، *الطبقات الكبرى*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله (1412ق)، *الاستیعاب*، بیروت: دارالجلیل.
- ابن عساکر، علی بن حسن (1995م)، *تاریخ مدینة دمشق*، بیروت: دارالفکر.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (1407ق)، *البداية و النهاية*، بیروت: دارالفکر.
- أبو الفرج اصفهانی، علی بن حسین (1415ق)، *الأغانی*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- احمدی، حسینعلی؛ صالحی، سید مظاهر (1383)، «اصول اسلامی حاکم بر دیپلماسی با کفار»، درس‌هایی از مکتب اسلام، شماره 9.
- اوپانیشادها: کتاب‌های حکمت (1387)، ترجمه مهدی جواهریان، پیام یزدانجو، تهران: نشر مرکز.
- بحرانی، یوسف بن احمد (1405ق)، *الحدائق الناظره فی أحكام العترة الطاهرة*، قم: جامعه مدرسین.
- بلادری، احمد بن یحیی (1988)، *فتوح البلدان*، بیروت: دار الهلال.
- بیهقی، أحمد بن حسین (1405ق)، *دلائل النبوة*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جوادی آملی، عبدالله (1388)، *تسنیم*، ج 1، چاپ ششم، قم: اسرا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (1407ق)، *تاج اللغة و صحاح العربية*، چاپ چهارم، بیروت: دارالعلم.
- حمیری، عبدالملک بن هشام (بی تا)، *السيرة النبوية*، بیروت: دارالمعرفة.
- ذهبی، محمد بن احمد (1413ق)، *سیر أعلام النبلاء*، چاپ نهم، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1376)، *مفردات الفاظ القرآن*، تهران: مرتضوی.
- رشید رضا، محمد (1368ق)، *تفسیر المنار*، قاهره: دارالمنار.
- سودمندی، عبدالمجید (1393)، *جنگ و صلح در اسلام*، تهران: کویر.
- سیوطی، عبدالرحمن ابن ابی بکر (1404ق)، *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- صادقی تهرانی، محمد (1365)، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (1417ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- طباطبایی، سید محمدحسین (1387)، *تعالیم اسلام*، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
- طبری، محمد بن جریر (1967م)، *تاریخ الأمم و الملوک*، چاپ دوم، بیروت: دار التراث.

حق آزادی مذهبی در دعوت دینی و ارتباط با جهاد با تأکید بر قرآن و سیره پیامبر اسلام (ص)

- طوسی، محمدبن‌الحسن (بی‌تا)، *التبیین فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- علیخانی، علی‌اکبر (1386)، «تحلیل سیاسی جنگ‌های پیامبر اکرم»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره 7.
- فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (بی‌تا)، *العین*، بیروت: دارالهلل.
- فضل‌الله، سید محمدحسین (1419ق)، *من وحی القرآن*، چاپ دوم، بیروت: دارالملاک للطباعه و النشر.
- قرطبی، محمدبن‌احمد (1364)، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران: ناصرخسرو.
- کرز، ارل‌ای (1373)، *سرگذشت مسیحیت در طول تاریخ*، ترجمه آرمان رشدی، تهران: شورای کلیساهای جماعت ربانی.
- کریمی‌نیا، محمد مهدی (1382)، «ادیان الهی و همزیستی مسالمت‌آمیز»، *رواق اندیشه*، شماره 26.
- کریمی‌نیا، محمد مهدی (1385)، «سیره پیامبر اعظم در همزیستی با غیرمسلمانان»، *فقه و اصول*، شماره 1 و 2.
- کلینی، محمد بن یعقوب (1407ق)، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب اسلامی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (1383)، *جنگ و جهاد در قرآن*، چاپ دوم، قم: مؤسسه امام خمینی.
- مصطفوی، حسن (1430ق)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- مکارم، ناصر (1374)، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب اسلامی.
- موسوی‌مبلغ، سید محمدحسین (1374)، «روابط حقوقی مسلمانان با کفار از نگاه قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، شماره 4.
- میرصانعی، سید محمدعلی (1395)، «تعامل مسیحیان با حاکمان مسلمان در عصر اموی و اوایل عصر عباسی»، پژوهشنامه تاریخ، شماره 45.
- نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- نصیری، محمد (1383)، *تاریخ پیامبر اسلام*، چاپ نوزدهم، قم: نشر معارف.
- واقدی، محمدبن‌عمر (1409ق)، *المغازی*، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- هوکینز، بردلی (1380)، *آیین بودا*، ترجمه محمدرضا بدیعی، تهران: امیرکبیر.
- واعظی، احمد و دیگران (1395)، «واکاوی خاستگاه جهاد ابتدایی»، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ششم، شماره 4.